

تحلیلی بر مفهوم، جایگاه و نقش اصل اخلاقی در نظام اخلاقی

سید اکبر حسینی قلعه‌بهمن*

چکیده

واژه اصل اخلاقی یکی از پرکاربردترین واژگان در عرصه پژوهش‌های اخلاقی است. با وجود چنین دامنه استعمال وسیعی، این واژه از ابهام برخوردار است. تلاش بر آن است که با روش اسنادی-تحلیلی اولاً اصل اخلاقی تعریف شود، درثانی جایگاه اصل در نظام اخلاقی آشکار گردد، سوم این که نسبت اصل اخلاقی از یکسو با نظریه ارزش اخلاقی مشخص شود و از سوی دیگر با قواعد اخلاقی نشان داده شود، چهارم اینکه نمونه‌هایی از اصول اخلاقی به تصویر کشیده شود و در پایان راه ساخته شدن یک اصل اخلاقی معرفی گردد. در تعریف اصل اخلاقی گفته شده است که سلسله قواعد اخلاقی‌ای (چه از سنخ باید و نبایدها و چه از سنخ خوبها و بدها) هستند پایه‌ای و اساسی، که متناسب با مبانی اخلاق و نیز، مبتنی بر نظریه ارزش سامان یافته‌اند و سرچشمه سایر قواعد اخلاقی در سامانه و نظام اخلاقی می‌گردند.

واژگان کلیدی

اصل اخلاقی، نظریه ارزش، نظام اخلاقی، قواعد اخلاقی، اصل اعتدال، اصل سود.

طرح مسئله

در بیانات اخلاقی، چه در دستورات و فرامین اخلاق اسلامی و چه در مطالعه سایر نظام‌های اخلاقی، به وفور با واژه اصل یا اصول اخلاقی مواجه می‌شویم. برای مثال گفته می‌شود اصل اعتدال و یا اصل عدالت و اصل محبت و با این حال، کمتر به تبیین و تحلیل این اصطلاح توجه شده و معنای دقیق آن به تصویر کشیده شده است. به دیگر سخن، معنای دقیق این اصطلاح آشکار نیست؛ جایگاه آن در نظام اخلاقی معین نیست؛ نسبت آن با نظریه ارزش و وضوح ندارد؛ نسبت آن با قواعد اخلاقی روشن نیست و در این نوشتار بر آن هستیم به تحلیل و تبیین اصل اخلاقی پرداخته و پاسخ‌هایی مناسب برای پرسش‌های مزبور ارائه دهیم.

در تعریف اخلاق به مثابه یک نظام و به تعبیری دیگر، نظام اخلاقی، اخلاق در مقام هدایت رفتار، صفات و وضعیت‌های اختیاری آدمی به سوی غایت و مقصدی خاص در روابط چهارگانه خویش است؛ رابطه با خدا، رابطه با خود، رابطه با دیگران و رابطه با محیط زیست. محصول این تنوع ارتباطات آدمی، چهار نوع نظام اخلاقی برای آدمی است: اخلاق بندگی، اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی و اخلاق محیط زیست.

نظام اخلاقی، بر بنیان‌هایی خارج از حوزه اخلاق بنا شده است و این بنیان‌ها که از سنخ هست‌ها و به بیانی دیگر، از سنخ جهان‌بینی هستند، پایه‌های این بنا را ساخته و پرداخته می‌کنند. بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، الهیاتی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی، از عمده‌ترین بنیان‌ها و مبانی اخلاق و نظام اخلاقی در نظر گرفته می‌شوند. این نظام، همانند سایر نظام‌ها، در درون خویش دارای عناصر و مؤلفه‌هایی با یکدیگر هماهنگ و منسجم است. نظریه ارزش، اصول بنیادین، قواعد استنتاجی، مشوق‌ها، ضمانت‌های اجرا و توجیه نظام اخلاقی مورد نظر. (حسینی قلعه‌بهمن، ۱۳۹۴: ۱۱۵)

نظریه ارزش، در درون یک سیستم و نظام اخلاقی، در حکم یک بنیان و سرچشمه برای ارزش‌ها و دستورات اخلاقی است. (Hurka, 2006: 357) این ارزش‌ها و فرامین اخلاقی، راهنمای عمل اخلاقی پیروان و تبعیت‌کنندگان آن سامانه و نظام اخلاقی است. این اصول و قواعد، توجیه‌کننده رفتارها، اوصاف و وضعیت‌های اختیاری عوامل اخلاقی است؛ چراکه آنان، این امور را براساس راهنمایی اصول و قواعد مزبور به انجام رسانیده‌اند. (Scanlon, T. M., 1998) اما آیا این فرامین و دستورها و به تعبیری بهتر هنجارهای اخلاقی، از یک سنخ و یک نوع هستند و یا این که با هم متفاوت‌اند؟ در این مقاله به این موضوع پرداخته شده و تفاوت میان هنجارها را به نمایش گذاشته است.

لازم به ذکر است، تبیین دقیق هر نظام اخلاقی، از جمله اخلاق اسلامی که برترین و عالی‌ترین ارزش‌های اخلاقی را در خود جای داده، منوط به شناسایی دقیق نظام اخلاقی، مبانی نظام اخلاقی و عناصر نظام اخلاقی است. در حقیقت، این نوشتار برای تبیین دقیق‌تر و بهتر نظام‌های اخلاقی از جمله نظام اخلاق اسلامی است.

نکته مهم دیگر این‌که این نوشتار، زمینه‌ساز مطالعات تحلیلی‌تر در عرصه بررسی نظام‌های اخلاقی از جمله نظام اخلاق اسلامی است. بر اساس این، کار بر روی اصول بنیادین اخلاق اسلامی و تحلیل و بررسی کامل آنها را به فرصتی مناسب واگذار می‌کنیم. بر اساس این، نمونه‌های معرفی شده فقط برای آشنایی بیشتر با اصل اخلاقی است و نه بررسی مقایسه‌ای اصول اخلاق اسلامی و سایر نظام‌های اخلاقی.

۱. مفهوم‌شناسی اصل اخلاقی

واژه اصل اخلاقی^۱ دارای ماهیتی هنجاری، و ناظر به «باید»ها و نبایدهای اخلاقی است و از این جهت، با «مبنا»ی اخلاقی^۲ که خود منشأ اشتقاق اصل اخلاقی است و ماهیتی کاملاً توصیفی دارد و ناظر به «هست»هاست متفاوت است. (شریعت‌مداری، ۱۳۸۵: ۱۱) اما اصل اخلاقی به چه معناست و در نظام اخلاقی از چه جایگاهی برخوردار است؟ در این فراز اصل اخلاقی را مورد تحلیل مفهوم‌شناختی قرار می‌دهیم.

در کتب لغت معمولاً گفته شده است که أَصْل (جمع آن، أَصُول)، پایه و بن هر چیزی دانسته می‌شود. برای مثال، «قَعَدَ فِي أَصْلِ الْجَبَلِ» یعنی، در پائین کوه نشست. همچنین، اصل، یعنی آنچه که در برابر فرع یا شاخه قرار گرفته است با این معنا، «أَصْلُ الشَّجَرَةِ» برابر است با، ریشه درخت، پدر و مصدر. در این معنا، عبارت «لَا أَصْلَ لَهُ وَ لَا فَصْلَ» یعنی، نه اصل و نژادی دارد و نه فصل و تبار.

در مفردات راغب اصل، چنین تعریف شده است: اصل الشيء ریشه و پایه هر چیزی است که اگر آن پایه و ستون در حال بلندشدن و بلندی توهم شود، نیروی خیال نمی‌تواند آن را تصور کند. از این رو خداوند متعال می‌فرماید: «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (ابراهیم / ۴) که تصور کرانه با عظمت و بلندی آسمان هرگز به اندیشه و تصور خیال در نیاید. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ماده «اصل»)

در قرآن کریم اصل در معنای ریشه و بنیان و اساس مورد استفاده قرار گرفته است. در آیه ۶۴

1. Moral Principle.

2. Moral Foundation.

سوره مبارکه صافات، این معنای اصل مدّ نظر است و می‌فرماید: «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ»؛ (صافات / ۶۴) آن درختی است که در قعر دوزخ می‌روید. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل این آیه می‌نویسد: «... و جمله ... وصف شجره زقوم است و اصل جحیم به معنای قعر جهنم است...». (طباطبائی، بی‌تا: ۱۷ / ۱۴۰) همچنین در آیه ۲۴ سوره ابراهیم همین معنا استعمال می‌شود. (طباطبائی، بی‌تا: ۱۲ / ۵۱)

فرهنگ لغت وبستر در تعریف اصل^۱ آورده است: «اصل یک ایده و یا قاعده بنیادینی است که تبیین و یا تدبیر می‌کند چگونه یک پدیده رخ داده است و یا عمل می‌کند». (<https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/principle>) مریم وبستر نیز ضمن بیان اینکه این واژه و اصطلاح نخستین بار در قرن چهاردهم میلادی مورد استفاده قرار گرفته، تعاریف مختلفی راجع به اصل آورده است: «اصل عبارت است از یک فرض، نظریه و قانون جامع و بنیادین؛ یک قاعده و یا کد برای رفتار؛ قوانین یا حقایق در باب طبیعت است که مبنای عملکرد یک ابزار صنعتی قرار می‌گیرد؛ ریشه و سرچشمه اولیه یک پدیده...». ([https://www.merriam-](https://www.merriam-webster.com/dictionary/principle)

اما اصل اخلاقی چیست؟ در یک تعریف اولیه گفته شده که اصل اخلاقی عبارت است از اصول درست و خطای اخلاقی که توسط یک فرد و یا یک گروه اجتماعی مورد پذیرش قرار گرفته است. (<https://www.thefreedictionary.com/moral+principle>)

اصل اخلاقی، قدرت توجیه انتخاب‌های اخلاقی آدمی را دارند و نشان می‌دهند که چرا یک رفتار خاص و یا یک صفت خاصی از انسان سرزده و یا انجام آن رفتار و داشتن آن صفت انتخاب شده است. (Robinson 2008: 3) اما این تعریف اولیه، نیازمند بررسی و دقت کامل تری است تا نقاط ابهام آن برطرف گردد. به دیگر سخن، هنگامی که به فرامین اخلاقی مراجعه می‌کنیم، همه آنها به یک سیاق نیستند. برخی از آنان همیشگی هستند و برخی موقت؛ برخی سرچشمه اصول و قواعد دیگر هستند و برخی خود برخاسته از اصول دیگر؛ برخی با نظریه ارزش مرتبط شده‌اند و برخی خیر و خلاصه میان این ارزش‌های اخلاقی تفاوت‌های مهمی دیده می‌شود که دقت در آنها را اجتناب‌ناپذیر می‌گرداند.

در بخش پیشین اشاره شد که اصل پایه و اساس یک شیء و پدیده است. اما وقتی این عنوان به عرصه اخلاق و نظام اخلاقی وارد می‌شود، چه معنایی به خود می‌گیرد؟

1. Principe. Middle English, from Middle French principe, principle, from Old French, from Latin principium beginning, from princip-, princeps initiator.

براساس این رهیافت، تعریف اصل چنین است: سلسله قواعد اخلاقی (چه از سنخ باید و نبایدها و چه از سنخ خوبها و بدها) پایه‌ای و اساسی، هستند که متناسب با مبانی اخلاق و نیز، مبتنی بر نظریه ارزش، سامان یافته‌اند و سرچشمه سایر قواعد اخلاقی در سامانه و نظام اخلاقی می‌گردند.

در فرهنگ لغت در تعریف اصل و اصل اخلاقی آمده است: «یک قاعده و یا باور اخلاقی که آدمی را در شناخت آنچه که درست است و آنچه که خطاست یاری می‌رساند و بر رفتار آدمی تأثیر می‌گذارد». (<https://www.learnersdictionary.com/definition/principle>)

رابرت ال. هولمز در کتاب *مبانی فلسفه اخلاق* خود در عبارتی اصل اخلاقی را به این شکل تبیین می‌نماید:

اصلی اخلاقی، نظیر اصل پاکدامنی، اصل عدالت یا قاعده زرین، مبنایی در اختیار عامل قرار می‌دهد تا به استناد آن در آن مسئله‌ای که پیش می‌آید نظر کند و آن را مورد بررسی قرار دهد. این اصل جنبه‌هایی از عمل را در برابر او اعیان می‌سازد؛ او را برحذر می‌دارد از اینکه در آن عمل به صورت سرسری یا ناقص نظر کند. سر فصل‌هایی در اختیار او می‌گذارد تا با ارجاع به آنها نسبت‌های امیال و اغراض را ملاحظه و بررسی کند و از این رهگذر باعث می‌شود که عامل در تفکرش صرفه‌جویی کند. این اصل مشیر به عوامل مهمی است که او باید مدنظر قرار دهد و از این طریق تفکر او را هدایت کند. پس اصل اخلاقی، حکمی برای عمل کردن یا پرهیز از عملی معین نیست؛ وسیله‌ای است برای تجزیه و تحلیل وضعیتی خاص. درستی یا نادرستی عمل را تمامیت وضعیت معلوم می‌کند نه قواعد به خودی خود. (هولمز، ۱۳۸۹: ۴۴۹)

اکنون و در تحلیل اصل اخلاقی به مطالب و نکاتی در ذیل اشاره می‌کنیم. شایان ذکر است، در بیان نکات پیش‌رو، به قدر مجال به تفاوت میان اصل و قاعده اخلاقی اشاره می‌کنیم و با بررسی متناظر این دو نوع حکم اخلاقی سعی در تبیینی آشکارتر در این زمینه داریم.

اصل اخلاقی در یک نظام اخلاقی، بعد از نظریه ارزش، پایه‌ای‌ترین رکن محسوب می‌گردد و در حقیقت، اصلی‌ترین هنجار آن نظام اخلاقی در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، در نظام اخلاقی که نظریه ارزشش سودگرایانه است، مبتنی بر آن نظریه ارزش، اصل سود ارائه می‌گردد. براساس اصل سود، افعالی که بیشترین خوبی را برای بیشترین افراد پدید می‌آورند، صواب‌اند (بکر و دیگران، ۱۳۷۶: ۲۱۳) و آدمیان باید به آن افعال اقدام نمایند و یا مکاتب اخلاقی لذت‌گرا، اصل لذت را به‌عنوان اصل اخلاقی خویش معرفی می‌کنند که بر طبق آن، فقط و فقط لذت ذاتاً خوب است (نیلسون، ۱۳۷۹: ۸۵) و آدمی باید آن را تحصیل کند و به‌دست آورد.

یک اصل اخلاقی، در تمام حوزه اخلاق جریان دارد درحالی که یک قاعده اخلاقی، تنها در بخشی از آن قلمرو دیده می‌شود. برای مثال، در یک مکتب لذت‌گرا، که اصل لذت و بایستگی لذت، بر آن حاکم است، (اتکینسون، ۱۳۷۰: ۲۱) این اصل بر تمام جنبه‌های اخلاقی آدمی همانند رفتارها، صفات و وضعیت‌های اختیاری جاری و ساری است؛ (میل، ۱۳۹۰: ۶۵) اما در سوی دیگر، در همین مکتب، قاعده خوبی راست‌گویی، در عرصه‌های خاصی موردنظر قرار می‌گیرد و در همه شئون اخلاقی مورد تمسک واقع نمی‌شود. برای مثال، در رفتار شجاعانه در جنگ، خوبی راست‌گویی مورد استعمال قرار نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، یک اصل اخلاقی، همانند روحی است که در کالبد کل یک مکتب و نظام اخلاقی قرار دارد و در سرتاسر دستورات و ارزش‌های اخلاقی جریان دارد.

اصول اخلاقی، برای به عرصه عمل کشیدن نظریات ارزش به کار می‌آیند. این اصول راهنمای آدمیان در رفتارهای انسان و پذیرش صفات و وضعیت‌های اختیاری واقع می‌شوند. اگر این اصول از آن نظریات استخراج نگردند، آدمیان در جریان دادن نظریات هنجاری در زندگی خویش ناتوان خواهند بود. برای مثال، نظریه قرب در اخلاق اسلامی، (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۳: ۱۲۱ - ۱۲۰) تا تبدیل به اصول بنیادینی همچون اصل خوبی عدالت و یا بدی ظلم نگردد، نمی‌تواند جنبه عملی و کاربردی به خود بگیرد.

اصل اخلاقی زمینه الزامات و دستورات اخلاقی چه در ناحیه رفتارها و چه در ناحیه وضعیت‌ها و اوصاف، که آدمی در روابط خود باید گردن نهد، قرار می‌گیرد. (Robinson, 2008: 4) به عبارت دیگر، هیچ نظام اخلاقی‌ای نمی‌تواند فاقد این اصول اخلاقی باشند.

این اصول، در درون نظام اخلاقی مربوط به خود، استثناناپذیر بوده و در هر حالی به آن عمل می‌شود. به دیگر سخن، اگر این اصل اخلاقی، با قوعد اخلاقی درون نظام اخلاقی تعارض پیدا کند، ثابت مانده و مورد عمل قرار می‌گیرد. البته روشن است، اگر یک نظام اخلاقی، به خوبی ساخته و پرداخته شده باشد، نباید میان قواعد آن و این اصل مبنائی تعارضی واقع گردد. (ر.ک: وارنوک، ۱۳۸۰: ۲۷۳)

هر نظام اخلاقی ممکن است یک اصل و یا بیش از یک اصل برای خود در نظر بگیرد. به نظام‌های تک اصلی وحدت‌گرا^۱ و به نظام‌های چند اصلی کثرت‌گرا^۲ اطلاق می‌گردد. (مک نائن، ۱۳۸۰: ۲۹۷) برای مثال، نظام اخلاق مسیحی، هنگامی که اصول اخلاقی خویش را هفت اصل ایمان، امید، محبت، عدالت، اعتدال، تدبیر و ثبات معرفی می‌کند، یک نظام چند اصلی و کثرت‌گرا دانسته می‌شود

1. Monoist.
2. Pluralist.

و نظام اخلاقی‌ای که تنها اصل عدالت را برای خود انتخاب می‌کند، وحدت‌گرا معرفی می‌گردد. یک اصل اخلاقی، ریشه دیگر احکام اخلاقی قرار می‌گیرد و خود از اصلی دیگر استخراج نشده است. به عبارتی دیگر، «اصول اخلاقی بنیادین، آنهایی هستند که گزاره‌های دیگر را از آنها استنتاج می‌کنیم و خودشان از اصل یا اصول دیگری استنتاج نمی‌شوند» (هولمز، ۱۳۸۹: ۳۷۷) در برابر، قواعد اخلاقی از اصول و یا قواعد دیگر استنتاج شده‌اند و بر آنها تکیه می‌کنند. برای مثال قاعده خوبی راست‌گویی، در مکتب لذت‌گرا بر اصل لذت تکیه کرده و اعتبارش را از آن اصل به دست می‌آورد.

اصول اخلاقی، به جهت سرچشمه بودن برای قواعد اخلاقی، می‌توانند به عنوان توجیه قواعد اخلاقی مورد استناد و استدلال قرار گیرند. به دیگر سخن، هرگاه در درستی یک قاعده اخلاقی تردید وارد شد، می‌توان با ارجاع دادن آن قاعده اخلاقی به یک اصل اخلاقی، به درستی آن پی‌برد و آن قاعده را توجیه معرفت‌شناختی نمود. (هولمز، ۱۳۸۹: ۴۴۹)

در نگرش‌های اخلاقی، عده‌ای معتقد هستند که آدمی تنها باید اصول اخلاقی را مد نظر قرار دهد و بدون تنسیق قواعد اخلاقی جزئی‌تر، براساس آن اصول در مواجهه با موقعیت‌های اخلاقی به عملی مناسب، مبادرت ورزند. روشن است محصول این نگرش، نوعی اخلاق وضعیت^۱ است که امثال جوزف فلچر^۲ به آن باور دارند. (ر.ک: حسینی قلعه بهمن، ۱۳۸۷: ۱۳۳) به این عده در مباحث اخلاقی، عنوان عمل‌گرایان اخلاقی اطلاق می‌شود. در برابر، عده‌ای دیگر بر آن هستند که در موقعیت‌های اخلاقی، شخص لازم است به قواعد اخلاقی حاصل آمده از اصول اخلاقی تمسک جوید و براساس آنها رفتار خویش را تدارک ببیند. به این عده، عنوان قاعده‌نگرهای اخلاقی داده می‌شود. برای مثال، در سودگرایی، عده‌ای سودگرایی عمل‌نگر^۳ خوانده شده‌اند و گروهی، سودگرایی قاعده‌نگر^۴ تعریف گردیده‌اند. (ر.ک: فرانکنا، ۱۳۷۶: ۵۰)

در فضای نگرش‌های قاعده‌نگر، مجتهدان اخلاقی باید در تلاش باشند که با به کار گرفتن اصول اخلاقی، قواعد موردنیاز برای عمل اخلاقی را تدارک ببینند. (همان) قاعده‌نگرها برآن هستند که هر چیزی را هم که به منزله اصل پایه اخلاق اختیار کنیم، به اصول تبعی نیاز داریم که به مدد آنها، اصل پایه اخلاق را به کار بندیم. (پینکافس، ۱۳۸۲: ۲۲۷)

باتوجه به مطالبی که ذکر شد، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که اصول مبنایی اخلاق و نظام

1. situation Ethics.
2. Joseph Fletcher.
3. Act utilitarianism.
4. Rule utilitarianism.

اخلاقی، آن دسته از باید و نبایدها و یا خوب و بد‌های اخلاقی هستند که مستقیماً به نظریات ارزش تکیه دارند و البته گاه (در دیدگاه قاعده‌نگر)، منبع تولید قواعد اخلاقی نیز می‌گردند. این اصول، تا هنگامی که نظام اخلاقی موردنظر و نظریه ارزشش پابرجا باشد و کشف خطا در تعیین آن نظریه نیز نگردد، به قوت خود باقی‌مانده و مورد عمل واقع می‌شود. اکنون و در این مجال، نمونه‌هایی از اصول اخلاقی در نظام‌های مختلف اخلاقی را ارائه می‌دهیم تا توضیحاتی که در گذشته ارائه کرده‌ایم بهتر مورد توجه قرار گیرند.

۲. نمونه‌هایی از اصول بنیادین اخلاقی

در عالم مباحث اخلاقی، اندیشمندان زیادی در شرق و غرب عالم تلاش کرده‌اند تا با بنیان نهادن مکاتب و نظام‌های اخلاقی گوناگون، اصول بنیادین آن مکاتب و نظام‌ها را معرفی کنند. در این مجال صرفاً به‌عنوان نمونه، به تعدادی از این تلاش‌ها اشاره می‌کنیم و برخی از آنها را به بررسی می‌نشینیم. روشن است بررسی دقیق این اصول و نیز بررسی تحلیلی اصول اخلاق اسلامی مجال گسترده‌تری را می‌طلبد که خارج از ظرفیت این مقاله می‌باشد.

۲-۱. اصل تفوق و برتری

هومر را سراینده دو اثر بزرگ و جاویدان «ایلیاد» و «اودیسه» می‌دانند. ایلیاد و اودیسه، مجموعه سرودهایی است پیرامون جنگ‌های یونانیان در دولت‌شهرها و حضور خدایان و نیمه خدایان در این پیکارها. این دو اثر نشان می‌دهد که هومر سخنوری توانا و شاعری حرفه‌ای بوده است. امروزه ثابت شده که هر دو اثر ایلیاد و اودیسه، طبع هومر می‌باشد که طی قرن‌ها توسط سخن‌دانان یونانی، جمع‌آوری و سرانجام در قرن دوم پیش از میلاد، توسط دانشمندانی از مکتب اسکندریه، مانند «زنودوتوس»^۱، «آریستوفانس»^۲ و «آریستارگوس»^۳ بازنویسی و تنقیح شده است. (خزائل، ۱۳۹۰: ۵۱۱۹)

به‌هرحال، شایان ذکر است که مفهوم *arête* (فضیلت) در حماسه‌نامه‌های هومری، از یک‌سو، در معنایی وسیع به‌کار می‌رود. این مفهوم، نه تنها بر امتیازات انسانی، بلکه به کمال موجودات غیرانسانی همانند نیروی خدایان یا دلیری و چابکی اسب اصیل نیز دلالت می‌کند. از سوی دیگر، این مفهوم، در معنایی محدودتر هم مورد استفاده واقع می‌شود؛ به این بیان که، صرفاً افراد طبقات بالا و اشراف

1. Zenodotus.
2. Aristophanes.
3. Aristarchus.

دارای آن بوده و مردم عادی دارای arête نیستند. در این تحلیل، حتی اگر مردی از طبقه بالا در جنگ‌ها، دچار اسارت و بندگی شود، نیمی از arête او از دست می‌رود و در نتیجه، دیگر همان شخص سابق نیست. به این ترتیب، آرته صفت خاص اشراف و حاکمان است و برای یونانیان امری بدیهی بود که کسی که مقام فرمانروایی دارد، نیرومندتر از دیگران باشد تا از عهده وظایف خود برآید. در ادبیات هومر، فرمانروایی و آرته، جدایی‌ناپذیر بودند. arête و aristos از یک ریشه‌اند و واژه aristos به معنی تواناترین و ستایش‌انگیزترین است و به صورت جمع، برای اشاره به طبقه اشراف به کار می‌رود. طبیعی است که شیوه فکری که قابلیت و توانایی را معیار ارزش مرد می‌داند، اصولاً دنیا را از این دیدگاه ببیند.

در اندیشه هومر، مرد خوب در نبرد تفوق و برتری خود را نشان می‌دهد و فضایل بارز او، نیرومندی و مهارت و دلیری است. بر اساس این، پدر آخیلس^۱ او را به تروا می‌فرستد تا همواره بهترین و برتر از دیگران باشد و آخیلس، مانند دیگر شخصیت‌های اصلی این ماجرا، می‌کوشد در صفات و افعالی که برتری شخص را می‌سازد، به بزرگی دست یابد. آخیلس بهترین آخایی است؛ بیش از همه به این دلیل که در این فضایل، بزرگی او پیداست و این‌ها همان فضایی است که هنگامی که پدرش می‌خواست او از دیگران برتر باشد، در نظر داشت. همچنین دفاع از خود، مستلزم هوش برای ریختن نقشه و مهارت در ترغیب دیگران برای همکاری در انجام دادن‌شان است. اما این فضایل نسبت به جنگ‌آوری در مرتبه دوم اهمیت است. (اروین، ۱۳۸۰: ۲۳)

با این تقریر، اصل بایستگی تفوق و برتری، اصل بنیادین در مکتب اخلاقی مبتنی بر آثار هومر تلقی می‌گردد و از این اصل، قواعد عملی و کاربردی منشعب می‌گردند.

۲-۲. اعتدال، معیار زرین

یکی دیگر از اصول مبنایی که در مکتب اخلاقی ارسطو به منصفه ظهور رسیده و در میان آثار اخلاقی جایگاه ویژه‌ای برای خود مهیا ساخته، معیار زرین و یا اعتدال است. این اصل، نخستین باید و الزام و نیز ارزش اخلاقی در نظام اخلاق ارسطویی است.

توضیح اینکه، در نگاه فضیلت‌محورانه ارسطو، نفس انسان دارای مراتب مختلف از یک سو و قوای متعدد از سوی دیگر است. به بیان ایشان، نفس، دارای سه مرتبه نفس نباتی، حیوانی و ناطقه می‌باشد. به دیگر سخن، آنچه که موجب حیات است، نفس است و نفس در گیاهان، حیوانات و انسان‌ها،

۱. نام پسر پلئوس (Peleus) و تتیس (Thetis) در اساطیر یونان باستان می‌باشد.

موجب متمایز گشتن آنها از جمادات می‌گردد.

جاندار از بی‌جان به وسیله حیات متمایز است. اما کلمه «حیات» معانی متعدد می‌پذیرد، و همین‌قدر کافی است که یکی از این معانی، در موضوعی تحقق یابد تا بتوانیم آن را ذی‌حیات بنامیم. از همین‌روست که تمام نباتات چنان می‌نمایند که دارای حیات باشند. (ارسطو، ۱۳۶۹ الف: ۸۶ - ۸۵)

هرکدام از این مراتب نفس، قوای خاص به خود را دارند. نفس نباتی، قوای غذایی، منمیه و مؤلده؛ نفس حیوانی، قوای ادراکی و حرکتی و نفس ناطقه، قوه اندیشه و تفکر (نطق). (ارسطو، ۱۳۶۹ ب: ۸۷) البته، هر مرحله نیز به ترتیب سیر صعودی در مرحله بالاتر یافت می‌شود و نه برعکس؛ یعنی مرحله نفس نباتی در نفس حیوانی و نفس حیوانی در نفس انسانی یافت می‌شود، لکن نفس انسانی در نفس حیوانی و حیوانی در نفس نباتی یافت نمی‌شود.

بنابراین، حیوانات دارای صورت عالی‌تر نفس، یعنی نفس حساسه هستند که سه نیروی ادراک حسی، میل و حرکت مکانی را به کار می‌اندازند و تخیل (فانتاسیا) نتیجه قوه حساسه و حافظه توسعه بیشتر این قوه است. حس لامسه همانند ضرورت تعدی برای حفظ حیات حیوان ضرورت و اهمیت دارد. در درجه بالاتر از نفس حیوانی، نفس انسانی است. این نفس نیروهای نفوس پائین یعنی غذایی، ادراک حسی و میل و حرکت مکانی را داراست، به علاوه نیروی عقل (نوس) که نیروی مدرکه است. (کاپلستون، ۱۳۶۸: ۳۷۴) اکنون، براساس اصل اعتدال، هرگاه بخش‌های پایین‌تر نفس انسان، یعنی نفس حیوانی و نفس نباتی، اختیار خویش را به نفس ناطقه و نفس انسانی بسپارند و تحت‌فرمان آن نفس به اعمال خویش مبادرت ورزند، حالت اعتدال در نفس پدید می‌آید.

«اعتدال و عدالت، بخش‌های مختلف کل روح را هماهنگ می‌کنند. اعتدال حالتی است که در آن، دو بخش نازل‌تر با سپردن اختیار خودشان به عقل برای تعیین اینکه چه باید کرد، تسلیم عقل می‌شوند». (بکر و دیگران، ۱۳۷۶: ۳۴)

در نگاه ارسطو، اعتدال، یک باید و اصل مبنایی در نظام اخلاقی است که براساس آن آدمی باید اعتدال را در نفس خویش حاکم کند؛ یعنی عنان قوای نباتی و حیوانی خویش را به نفس ناطقه و انسانی خود بسپارد و تحت سلطه آن نفس، قوای نفس نباتی و حیوانی را به کار بندد.

به باور ارسطو، هنگامی که انسان اصل اعتدال را بر وجودش حاکم کرد و به این باید بنیادین گردن نهاد، فضایل اخلاقی در او نمودار می‌گردند و شخص انسانی با فضیلت به‌شمار می‌آید؛ فضایی

که اعتبار و بایسته و ارزش بودن خویش را از اعتبار و بایسته بودن اصل اعتدال تحصیل کرده‌اند و به‌نوعی محصول اصل اعتدال هستند. در جانب دیگر، اگر شخصی اصل اعتدال را که برخاسته از نفس ناطقه و حکمت عملی آدمی است، رعایت نکند، رذایل اخلاقی شکل خواهند یافت.

پس فضیلت ملکه‌ای است که حدوسطی را انتخاب کند که برای ما درست و با موازین عقلی سازگار است، با موازینی که مرد دارای حکمت عملی حدوسط را با توجه به آنها معین می‌کند. این حدوسط میان دو عیب، یعنی افراط و تفریط، قرار دارد؛ و درحالی که رذیلت در حوزه عواطف و اعمال از آنچه درست است و باید باشد عقب می‌ماند یا از آن تجاوز می‌کند، فضیلت حدوسط را می‌یابد و می‌گزیند. بدین‌جهت فضیلت از لحاظ ماهیت و تعریف حدوسط است و از حیث نیکی و کمال والاترین ارزش‌ها. (ارسطو، ۱۳۷۸: ۶۶: ۱۱۰۷a)

شایان ذکر است که اصل اعتدال، در رویکردهای فلسفی به اخلاق در اخلاق اسلامی جایگاهی قابل‌تأمل به خود اختصاص داده است و اندیشمندان اخلاقی مسلمان نیز از این اصل در سامان‌دادن نظام اخلاقی مطلوب بهره برده‌اند. ناگفته نماند که آنان در تدوین نظام اخلاق اسلامی ابتکارات و اصلاحات فراوانی راجع به این اصل اعمال کرده‌اند که اخلاق اسلامی را از اخلاق ارسطویی بسیار متمایز می‌گرداند. (ر.ک: اترک، ۱۳۹۳: ۱۴۷ - ۱۳۱)

۲-۳. اصل سود

سودگرایی، یکی از نظریات ارزش است که در ذیل نتیجه‌گرایی قرار گرفته که زیرمجموعه اخلاق غایت‌گراست. اصل سود، اصل بنیادین برای مکتب اخلاقی سودگرا، دانسته می‌شود. مقصود از سودگروی، نظریه‌ای است که تنها معیار نهایی درباره صواب، خطا و الزام را اصل سود می‌داند و دقیقاً می‌گوید غایت اخلاقی که باید در تمام اعمالمان به دنبال آن باشیم، بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر (یا کمترین غلبه ممکن شر بر خیر) در کل جهان است. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۸۶) نظریه سودگرایی که دیوید هیوم آن را مطرح کرد و جرمی بنتام و جان استوارت میل تنسیقی خاص از آن ارائه دادند، یکی از نظریاتی است که راه و رسم زندگی مردم را دچار تحول و تغییر ساخت. (ریچلز، ۱۳۹۲: ۱۵۶ - ۱۵۵)

البته باید دانست که جان استوارت میل و جرمی بنتام، که از نظریه‌پردازان نظریه سودگروی‌اند، با تفسیر سود به لذت، سعادت یا خوشبختی را به‌معنای حصول بیشترین لذت برای بیشترین افراد می‌دانند؛ با این تفاوت که معیار بنتام، لذت کمی است؛ ولی میل، لذت کیفی را معیار قرار داده است. بدین ترتیب، درواقع دو تبیین رقیب از لذت‌گرایی هنجاری ارائه شده است. (خزائی، ۱۳۸۹: ۱۱۹ - ۱۱۸)

اکنون و با این تفسیر، سودگرایی، و نظام مبتنی بر این نوع از نظریه ارزش، یک نظام یگانه‌انگار است. (ر.ک: مک‌ناتن، ۱۳۸۳: ۳۳۱) یعنی تنها یک اصل واحد اخلاقی سرمنشأ تمام باید و نبایدهای این نظام واقع شده است. آن اصل یگانه، اصل سود است. (اتکینسون، ۱۳۷۰: ۲۱) مقصود از اصل سود دقیقاً این اصل بوده است و از این پس نیز همین خواهد بود که باید عملی را انجام داد یا از رسم و قاعده‌ای پیروی کرد که بیشترین غلبه ممکن خوبی را بر بدی در کل جهان ایجاد کند یا احتمال ایجاد آن را داشته باشد. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۱۰۶)

برطبق اصل بیشترین خوش‌حالی و شادکامی ... مقصد نهایی، که هر چیز دیگری در ارجاع به آن و محض تعلق خاطر به آن، مطلوب و خواستی است (اعم از اینکه خیر خودمان در نظر باشد، یا خیر دیگران)، عبارت است از زیستنی که تا حد امکان فارغ از درد و رنج، و سرشار از لذت و خوشی، هم به لحاظ کمیت و هم از حیث کیفیت باشد. (میل، ۱۳۹۰: ۶۵)

به هر ترتیب، این اصل اخلاقی، اصل مبنایی در سامانه اخلاقی است که سودگرایان آن را برای آدمیان تدارک دیده‌اند. جان استوارت میل، در باب ضرورت وجود این اصل بنیادین آورده است:

در هر حال، برای تقویت مدعیات آنان، لازم است یک قانون یا اصل بنیادین، به‌عنوان ریشه اخلاق، وجود داشته باشد یا اگر هم اصول متعددی وجود دارد باید یک چنین سلسله مراتبی میان آنها برقرار باشد و این اصل واحد یا قاعده انتخاب میان اصول متعددی که دچار تعارض می‌شوند، باید بدیهی باشد. (میل، ۱۳۹۰: ۴۸)

۲-۴. امر مطلق کانت

ایمانوئل کانت، به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان غرب که در قرن هجدهم می‌زیسته، در عرصه اخلاق نیز صاحب‌نظر و اندیشه و مکتب شناخته می‌شود. او در مواجهه با تفکرات سودگرایانه که آن دوران مطرح شده بود و اندک‌اندک فضای اخلاق غربی را به خود اختصاص می‌داد، رویکرد وظیفه‌نگر در نظریه اخلاقی را مطرح ساخت.

به اعتقاد وظیفه‌گرایانی همچون کانت، اصل به‌حدّ اعلا رساندن غلبه خیر بر شر (اصل سود در سودگرایی اخلاقی)، - برای هر کس که باشد - یا اصلاً ملاک و معیاری اخلاقی نیست، یا دست‌کم تنها ملاک و معیاری اخلاقی نیست. به عبارت دیگر، وظیفه‌گرا معتقد است که عمل یا قاعده عمل می‌تواند اخلاقاً درست یا الزامی باشد، حتی اگر بیشترین غلبه خیر بر شر را برای خود شخص، جامعه یا جهان به‌وجود نیاورد. (ر.ک: فرانکنا، ۱۳۷۶: ۴۷)

اکنون کانت در نظام اخلاقی وظیفه‌گرای خویش، اصل مبنایی امر مطلق^۱ را مطرح می‌سازد. او امر مطلق، آن فرمان‌هایی هستند که پذیرش آنها مقید و مشروط به هیچ‌چیز دیگری نیست. در برابر، او امر مشروط^۲، مقید و مشروط به شرط و قیدی می‌باشند. (ژکس، ۱۳۶۲: ۳۱) به دیگر سخن، «اگر X را می‌خواهی رفتار Y را داشته باش» یعنی Y وسیله رسیدن به هدف X است. یعنی رفتار Y منوط به خواستن X است. اگر کسی X را نخواهد دیگر به سوی انجام Y نخواهد رفت.

به اعتقاد کانت، اوامر اخلاقی، اوامری مطلق محسوب می‌گردند که اراده کردن آنها، مشروط به هیچ‌چیز دیگری نیست. اگر راستگویی خوب است و بایسته، این خوبی و بایستگی، منوط و مشروط به اراده هیچ غایت و مقصدی نیست. و اگر به کسی می‌گوییم نباید وعده دروغ بدهی؛ این قاعده‌ای است که فقط به اراده او ارتباط پیدا می‌کند، صرف‌نظر از این که مقاصد احتمالی وی از این رهگذر قابل‌وصول باشد یا نباشد. (کانت، ۱۳۸۵: ۳۷ - ۳۵)

اما بنیادی‌ترین امر مطلق اخلاقی که اصل و بنیان ارزش‌ها و الزامات اخلاقی را شکل می‌دهد را با سه تقریر می‌توان در آثار کانت یافت: خودآیینی (قانون عام)، احترام به کرامت انسانی و قانون‌گذاری برای جامعه اخلاقی.

براساس تقریر اول، آدمی باید تنها بر پایه آیینی عمل کند که درعین‌حال بخواهد این آیین، قانونی عام و تعمیم یافته باشد. به دیگر سخن، با دیگران به‌گونه‌ای رفتار کن که بخواهی با تو آن‌گونه رفتار شود.

«مطابق امر مطلق اخلاقی کانت رفتار باید بر مبنای اصلی باشد که بتوانیم آن را به‌صورت قانونی عام و مطلق درآوریم بدین‌معنا که اگر کسی در شرایطی مشابه همان رفتار را داشت کار او موردپسند ما باشد. اصل یادشده نمونه دیگری از یک اصل اعلای اخلاقی است.» (اتکینسون، ۱۳۷۰: ۲۲)

تقریر دوم با عنوان مملکت غایات^۳ شناخته می‌شود. در این تقریر آمده است که آدمی باید چنان عمل کند که انسان را خواه شخص خود و خواه دیگران، همواره غایت بداند نه صرفاً وسیله. (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۳۳۵) به دیگر سخن، آدمی باید به‌گونه‌ای عمل کند که خود و یا دیگران را ابزاری برای رسیدن به مقصد و هدفی تلقی نکند. این یک باید بنیادین است.

اما در تقریر سوم، قانون‌گذاری برای جامعه اخلاقی است. همه ضابطه‌های ناشی از قانون‌گذاری

1. Categorical imperative.
2. Hypothetical imperatives.
3. Kingdom of ends.

خود باید با یک ملکوت امکانی غایات چنان هماهنگ باشد که گویی ملک طبیعت است. یعنی، انسان باید بتواند خود را واضح یک قانون عام در عالم تلقی کند.

«ولی برای آنکه عقل بتواند قوانینی عرضه کند، فقط لازم است که خودش را مفروض بگیرد، زیرا قواعد فقط در صورتی اعتبار عینی و کلی دارند که فارغ از هرگونه شرایط ذهنی امکانی که سبب امتیاز یک موجود متعقل از موجود متعقل دیگر می‌شود، برقرار باشند». (کانت، ۱۳۸۵: ۳۷ - ۳۵) به دیگر سخن، چنان عمل کن که اراده بتواند درعین حال، به واسطه دستور اراده، خود را واضح قانون عام لحاظ کند.

اکنون امر مطلق کانت به دو جهت مورد توجه قرار گرفته است. نخست آنکه سرچشمه قواعد استنتاجی می‌گردد که براساس آنها آدمیان رفتارهای خود را سامان می‌دهند. دوم این که این امر مطلق، حکم توجیه‌کنندگی برای تمام رفتارهای اخلاقی ما را بر عهده گرفته است. همچنین کانت این سه تقریر را سه امر و قاعده متفاوت نمی‌بیند؛ بلکه، هر سه تقریر را بیانگر یک مطلب و یک موضوع در نظر می‌گیرد. (کاپلستون، ۱۳۷۵: ص ۳۳۴)

۵-۲. اصل محبت در اخلاق وضعیت به تقریر جوزف فلچر

به ادعای جوزف فلچر، اخلاق وضعیت در برابر دو جریان مهم اخلاقی قرار گرفته است. در نظر فلچر، در تصمیم‌سازی‌های اخلاقی تنها سه نگرش و رویکرد علی‌البدل و قابل جایگزینی برای تبعیت کردن وجود دارد:

۱. رویکرد شریعت و قانون‌گرایانه؛^۱

۲. دیدگاه نسبی‌گرایانه بی‌حد و حصر^۲ که در آن هیچ قانون و اصلی وجود ندارد؛

۳. رویکرد وضعیت‌گرایانه. (See: Fletcher, 1966: 17)

به باور فلچر، در نگاه قانون‌گرا و شریعت‌گرایانه، شخص با این حالت داخل در تصمیم‌سازی اخلاقی می‌شود که یک‌سری قوانین و قواعد از پیش ساخته وجود دارد که دست و پای او را بسته و محدودیت عمل شدیدی برایش پدید می‌آورند. در این نگاه، شخص در بند قوانین نیست، بلکه این حلقه‌های قانون و عبارت‌های قانون است که وی را درگیر خود کرده و محدودیت ایجاد نموده است. این نگرش از زمان‌های بسیار طولانی در اخلاق دینی یهودیان و مسیحیان جریان داشته است. (See: Ibid: 18)

1. Legalistic.
2. Antinomian.

در نگاه دوم، شخص وارد تصمیم‌سازی اخلاقی می‌گردد درحالی‌که هیچ قاعده و قانون از پیش تعیین شده‌ای با خود ندارد. در هر مسئله و موقعیتی، او صرفاً باید برای حل آن مسئله به خودِ موقعیت تکیه نماید و چیز دیگری برایش وجود ندارد. واژه «آنتی‌نومیانیسم»^۱ (ضد قانون‌گرایی)، که برای اولین بار مارتین لوتر برای تبیین دیدگاه‌های یوهانس اگریکولا^۲ مورد استفاده قرار داد، عنوانی مناسب برای این نگرش است. امروزه این نگرش در اینجا و آنجا سر برآورده و شاخه زده است. آنابابتیست‌ها^۳، برخی فرقه‌های پیوریتن^۴ و برخی دیگر، از پیروان این رویکرد هستند.

سومین نگاه، اخلاق وضعیت است. به بیان جوزف فلچر، ایده‌پرداز رویکرد اخلاق وضعیت، این نگرش، مابین دو اخلاق شریعت‌گرا و بی‌قانونی است. در این دیدگاه، شخص در حالی وارد تصمیم‌سازی اخلاقی می‌شود که کاملاً به پندها و میراث اخلاقی جامعه خودش مجهز گردیده و از این امور برای روشن شدن موقعیت اخلاقی که درگیر آن است، بهره می‌گیرد. البته او مهیاست که اگر این پندها با قانون عشق سازگار بودند و اصل عشق با آنها بهتر به انجام می‌رسد، بدان‌ها عمل نماید و اگر مخالف این اصل تلقی می‌شدند، آنها را کنار بگذارد.

در منظر فلچر، اخلاق وضعیت، تا حدودی همراه و هم‌قدم قانون طبیعی است؛ به این معنا که عقل را به‌عنوان ابزاری برای قضاوت اخلاقی می‌پذیرد، هرچند که حسن و قبح ذاتی اشیا را منکر است. این اخلاق تا اندازه‌ای به این جهت که وحی را سرچشمه هنجار اخلاقی می‌داند، قانون مُنزل را گردن می‌نهد ولی در همین حال، تمام هنجارهای مُنزل را انکار می‌کند، مگر یک هنجار و قانون و آن اینکه به خدا عشق بورزیم. این دیدگاه اخلاقی، قوانینی را می‌پذیرد که مقتضای عشق باشد و اگر برخلاف عشق و محبت تلقی گردند، آنها را کنار می‌گذارد. به دیگر سخن، قوانین اخلاقی مطلق نیستند، بلکه مشروط به طی کردن و رعایت قانون محبت و عشق هستند. برای مثال، «صدقه دادن خوب است اگر ...». یک وضعیت‌گرا هرگز نمی‌گوید که «صدقه چیز خوبی است.» تصمیم‌های اخلاقی شخص، همگی مشروط به محبت و عشق‌اند و تنها یک قانون مطلق وجود دارد که همان محبت است. پولس در رساله به رومیان باب ۱۳ آیه ۸ می‌نویسد: تمام بدهی‌های خود را بپردازید تا به کسی مدیون نباشید. فقط خود را مدیون بدانید که مردم را محبت کنید. (Ibid: 26)

فلچر می‌گوید: اگر اعانه دادن به شخص فقیر باعث تحقیر او شود و در مراحل بالاتر، وی

1. Antinomianism.
2. Johannes Agricola.
3. Anabaptists.
4. Puritanism.

تشویق به تکدی‌گری گردد، در این هنگام، شخص پیرو اخلاق وضعیت، اعانه نمی‌دهد و سعی می‌کند از طریقی دیگر مشکل آن مستمند را حل کند. او از عبارت حضرت عیسی علیه السلام که می‌گوید: کسی را که از تو درخواست کمک کرده است یاری بده، هیچ قانون اخلاقی عامی استخراج نمی‌کند. اما در نظر یک قانون‌گرا، اگر یک جنایتکار برای قتل قربانی‌اش از فردی محل اختفای قربانی را پرسید، او باید راست‌گویی را رعایت کند و محل قربانی را به او نشان دهد تا مرتکب خلاف اخلاقی (دروغ‌گویی) نشود. (Ibid) با در نظر گرفتن روش قانون‌گرایان، تکیه بر قانون اخلاقی است که ارائه شده است که گاه این مطلب، خسارات زیادی بر شخص و دیگران وارد می‌آورد.

اخلاق وضعیت فلچر، ساختار ساده‌ای دارد. این اخلاق بر چهار مبنا و پیش‌فرض و نیز شش گزاره پایه‌ریزی گردیده است. این نگاه از حیث پیش‌فرض‌ها بر چهار بنیان است: پراگماتیسم (متأثر از ویلیام جیمز، جان دیوئی و سی. اس. پائرس)، نسبی‌گرایی (به پیروی از بروئر و نایبور)، پوزیتیویسم و فردگرایی و شخص‌محوری (که بیشتر بر مردم و اشخاص تأکید دارد تا اشیا و نیز بیشتر بر ساجکت اعتقاد دارد تا آبجکت). (Ibid: 41 - 44)

اما آن شش گزاره عبارتند از:

- گزاره اول؛ براساس این گزاره، «تنها یک چیز در عالم دارای حسن ذاتی است و آن عشق است و نه چیز دیگر.» در هر نظام اخلاقی، «ارزش» سنگ‌بنای آن نظام می‌باشد و مباحث مربوط به آن نیز از مهم‌ترین مباحث به‌شمار می‌روند. به عقیده فلچر، در اخلاق وضعیت، چیز خوب و با ارزش، با توجه به امر الهی خوب شده است و نه اینکه به سبب یک ویژگی خوب آن را خدا اراده کرده باشد. به عبارت دیگر، اخلاق وضعیت قایل به حسن و قبح ذاتی اشیای عالم نیست و آنچه را که خدا خوب لحاظ کرده است خوب می‌داند. (See: Ibid: 57-58)

در اخلاق وضعیت مسیحی، چیزی بذاته و فی‌ذاته دارای ارزش نیست. اشیا ارزش خودشان را از این جهت به‌دست می‌آورند که به اشخاص یاری می‌رسانند و بدین جهت خوب معرفی می‌شوند و یا اینکه به آنان صدمه وارد می‌آورند تا بد تلقی گردند. شخصی که خوبی و بدی را می‌یابد، ممکن است که خود خدا باشد (و بر اساس این، دیدگاه امر الهی پیش کشیده می‌شود) و یا اینکه خود انسان این ارزش را پیدا می‌کند (که در این هنگام آدمی به چیزی ارزش می‌گذارد). خدا و انسان، هر دو از یک سو فاعل‌های شناسای ارزش‌های اخلاقی هستند و از طرف دیگر، موضوع‌هایی که ارزش برای آنان آورده شده است، می‌باشند. (Ibid: 59)

حال که ارزش‌ها، ارزش ذاتی ندارند، تنها یک چیز است که در کنار تمام این امور دارای ارزش ذاتی است: عشق و محبت. تنها یک چیز است که همیشه خوب یا درست است و ذاتاً خوب محسوب می‌گردد بدون اینکه پیش‌زمینه را مورد لحاظ قرار دهیم و آن چیز، محبت و عشق است. (Ibid: 60) عشق تنها قانون فراگیر است و تنها عشق و محبت است که همیشه خوب است. به عبارت دیگر، عشق یک اصل اخلاقی دائمی و پایدار است. (Ibid: 60 - 61)

- **گزاره دوم؛** «تنها قانون اخلاقی در مسیحیت محبت و عشق است و نه چیز دیگر.» قانون محبت تمام هنجارهای دیگری را که خوبی کمتری از عشق دارند، کنار می‌گذارد. اخلاق وضعیت مسیحی، نظام قوانین را به یک هنجار و یک اصل تحویل می‌برد و آن قانون عشق و محبت است. بر اساس این است که حضرت مسیح ﷺ قانون روز سبت را نادیده می‌انگارد و می‌گوید: «روز شنبه برای استراحت انسان به وجود آمده، نه انسان برای روز سبت.» (مرقس، ۲: ۲۸ - ۲۷) عیسی مسیح و پولس هر دو، فرامین تورات را با اصلی در باب آگاپه عوض کردند و البته قانون عشق و محبت، آدمیان را به رعایت قانون فرا می‌خواند، مشروط به اینکه اصل محبت را تحت پوشش خود قرار دهد. (Ibid: 71)

- **گزاره سوم؛** «عشق و عدالت شبیه هم هستند؛ زیرا عدالت توزیع عشق است و نه چیز دیگر.» چگونه می‌توانیم در محبت کردن، به عدالت نیز جامه عمل بپوشانیم؟ چگونه می‌توانیم هم محبت کنیم و هم عدالت را رعایت نماییم؟ به تعبیر فلچر، در اخلاق وضعیت، این دو اصل در حقیقت یکی می‌شوند. اگر ما عدالت را به اعطای حق هر کس به اندازه‌اش تعبیر کنیم، باید این اصل را دوباره تعریف نماییم؛ زیرا تنها محبت است که حق افراد است و باید مورد استیفا قرار گیرد. بنابراین، عدالت همان محبت است و محبت همان عدالت. (Ibid: 89)

- **گزاره چهارم؛** «عشق طالب خیر همسایه است؛ چه ما او را دوست داشته باشیم و یا نه.» این چیزی است که نسبت به دیگران بر عهده ماست و نه اینکه مسئله مربوط به میل و خواست ما باشد که بخواهیم به شکلی گزینشی با آن مواجه شویم. (Ibid: 103)

این نکته نیز در اخلاق وضعیت قابل توجه است: این اخلاق، محبت به خود را نیز در نظر می‌گیرد ولی بدان توجهی در درجه دوم دارد؛ زیرا حتی محبت به خود هم باید با توجه به محبت به دیگران شکل پیدا کند. (Ibid: 110) پس محبت به معنای دوست داشتن نیست، بلکه محبت کردن و عشق ورزیدن است.

- گزاره پنجم؛ براساس این گزاره، «تنها اهداف هستند که ابزارها را توجیه می‌کنند و نه چیز دیگر.» تا وقتی که اهداف و اغراضی را برای اعمال خودمان در نظر نگیریم، تا با آن امور اعمال خودمان را توجیه و تقدیس نماییم، عملی که به آن مبادرت ورزیده‌ایم ظاهراً بی‌معنا، اتفاقی، و صرفاً گتره‌ای خواهند بود. (Ibid: 120)

- گزاره ششم؛ «تصمیمات مبتنی بر عشق، به مقتضای موقعیت اتخاذ می‌گردند و تجویزی نمی‌باشند.» بنابراین، حل هر مسئله اخلاق نسبی است. کار درست با نظر به حقایق مربوط به موقعیت مکشوف می‌گردد. اما وقتی مسیر نسبی انتخاب می‌شود، الزامی که باید مورد نظر قرار گیرد، مطلق است ... الزام مطلق است (و ما باید مطابق با قانون محبت عمل کنیم) اما تصمیمی که در هر موقعیتی اتخاذ می‌کنیم نسبی است. (Ibid: 143-144)

اکنون و با تحلیل اخلاق وضعیت جوزف فلچر به این مطلب پی می‌بریم که اصل محبت و بایستگی محبت در این نگرش، یک اصل بنیادین است که فلچر آن را معادل اصل عدالت گرفته است.

۳. یک اصل اخلاقی چگونه به دست می‌آید؟

در منشأ صدور یک اصل اخلاقی ممکن است دیدگاه‌های گوناگونی مورد نظر قرار گیرد. آنچه بیش از همه در تدوین اصل اخلاقی اهمیت دارد، نظریه ارزشی است که یک نظام اخلاقی برای خود در نظر می‌گیرد. اصل اخلاقی در حقیقت واسطه‌ای است میان نظریه ارزش اخلاقی و قواعد اخلاقی که قرار است در عرصه عمل، به یاری پیروان یک نظام اخلاقی آمده و راهنمای عمل آنان واقع می‌شود. با در نظر گرفتن نظریه ارزش است که می‌توان اصل بنیادین در یک نظام اخلاقی را تدارک دید. البته، گاه ارتباط میان اصل اخلاقی و نظریه ارزش اخلاقی بسیار آشکار و روشن است، در این صورت برای استخراج اصل اخلاقی تلاش چندان زیادی ضروری نیست؛ همانند ارتباط میان نظریه سودگرایی و اصل سود و یا نظریه لذت‌گرایی و اصل لذت و ارتباط میان فضیلت‌محوری ارسطو و اصل اعتدال وی. اما مواردی نیز وجود دارد که این ارتباط چندان آشکار نیست و نیازمند دقت و تأمل بیشتری است؛ همانند ارتباط میان غایت‌گرایی در آیین جینه که هدف اخلاق و هدف زندگی را رسیدن به نجات از چرخه تولد و مرگ می‌داند و اصل اهمیسا که به معنای ناشایست بودن آزار رساندن به جانداران می‌باشد.

به‌هرحال، در یافتن اصل بنیادین، یا عقل عملی و حکمت عملی به تنهایی کارساز است و یا این که آدمی نیازمند کمک و یاری از سرچشمه‌هایی خارج از حکمت عملی همانند متون مقدس و یا وحی می‌باشد.

نتیجه

از آنچه گذشت نتایج ذیل حاصل آمده است:

اصول اخلاقی سلسله قواعد اخلاقی‌ای (چه از سنخ باید و نبایدها و چه از سنخ خوبها و بدها) هستند پایه‌ای و اساسی، که متناسب با مبانی اخلاق و نیز، مبتنی بر نظریه ارزش سامان یافته‌اند و سرچشمه سایر قواعد اخلاقی در سامانه و نظام اخلاقی می‌گردند.

اصل اخلاقی در یک نظام اخلاقی، بعد از نظریه ارزش، پایه‌ای‌ترین رکن محسوب می‌گردد و در حقیقت، اصلی‌ترین هنجار آن نظام اخلاقی در نظر گرفته می‌شود. یک اصل اخلاقی، در تمام حوزه اخلاق جریان دارد درحالی که یک قاعده اخلاقی، تنها در بخشی از آن قلمرو دیده می‌شود. اصول اخلاقی، در مقام به عرصه عمل درآوردن نظریات ارزش به کار می‌آیند. این اصول، در درون نظام اخلاقی مربوط به خود، استثناناپذیر بوده و درهرحالی به آن عمل می‌شود.

هر نظام اخلاقی ممکن است یک اصل و یا بیش از یک اصل برای خود در نظر بگیرد. به نظام‌های تک اصلی وحدت‌گرا و به نظام‌های چند اصلی کثرت‌گرا اطلاق می‌گردد. یک اصل اخلاقی، ریشه دیگر احکام اخلاقی قرار می‌گیرد و خود از اصلی دیگر استخراج نشده است. اصول اخلاقی، به جهت سرچشمه‌بودن برای قواعد اخلاقی، می‌توانند به‌عنوان توجیه قواعد اخلاقی مورد استناد و استدلال قرار گیرند. در نگرش‌های اخلاقی، عده‌ای معتقد هستند که آدمی تنها باید اصول اخلاقی را مدنظر قرار دهد و بدون تنسیق قواعد اخلاقی جزئی‌تر، براساس آن اصول در مواجهه با موقعیت‌های اخلاقی به عملی مناسب، مبادرت ورزند.

اصل نفوق و برتری درنظام اخلاقی هومر، اصل اعتدال در اخلاق ارسطویی، اصل سود در اخلاق سودگرایانه، امر مطلق کانت در اخلاق وظیفه‌گرایی کانت و اصل محبت در اخلاق وضعیت جوزف فلچر، نمونه‌هایی از اصول اخلاقی در میان دیدگاه‌های اخلاقی گوناگون می‌باشند.

در باب استخراج و کشف اصل اخلاقی، گاه ارتباط میان اصل اخلاقی و نظریه ارزش اخلاقی بسیار آشکار و روشن است، در این صورت برای استخراج اصل اخلاقی تلاش چندان زیادی ضروری نیست؛ همانند ارتباط میان نظریه سودگرایی و اصل سود و یا نظریه لذت‌گرایی و اصل لذت و ارتباط

میان فضیلت‌محوری ارسطو و اصل اعتدال وی. اما مواردی نیز وجود دارد که این ارتباط چندان آشکار نیست و نیازمند دقت و تأمل بیشتری است؛ همانند ارتباط میان غایت‌گرایی در آیین جینه که هدف اخلاق و هدف زندگی را رسیدن به نجات از چرخه تولد و مرگ می‌داند و اصل اهی‌مسا که به معنای ناشایست بودن آزار رساندن به جانداران می‌باشد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. اترک، حسین، ۱۳۹۳، «سیر تطور نظریه اعتدال در اخلاق اسلامی»، *پژوهش‌های فلسفی*، بهار و تابستان، ش ۱۴، ص ۱۴۷ - ۱۳۱.
۲. اتکینسون، آر. اف، ۱۳۷۰، *درآمدی به فلسفه اخلاق*، سهرات علوی‌نیا، تهران، نشر کتاب، چ دوم.
۳. ارسطو، ۱۳۷۸، *اخلاق نیکوخواه‌خوس*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، طرح نو.
۴. ارسطو، ۱۳۶۹، *درباره نفس*، ترجمه و تحقیق علیمراد داوودی، تهران، حکمت.
۵. اروین، ترنس، ۱۳۸۰، *تفکر در عهد باستان*، ترجمه محمدسعید خنایی کاشانی، تهران، قصیده، چ اول.
۶. بکر، لارنس سی و بکر، شارلوت، ۱۳۷۶، *تاریخ فلسفه اخلاق غرب*، گروه مترجمان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۷. پینکافس، ادموند، ۱۳۸۲، *از مسئله‌محوری تا فضیلت‌گرایی*، ترجمه حمیدرضا حسنی و مهدی علی‌پور، قم، دفتر نشر معارف.
۸. حسینی قلعه‌بهمن، سید اکبر، ۱۳۸۷، «اخلاق وضعیتی»، *ماهنامه علمی ترویجی معرفت*، شماره ۱۳۳.
۹. حسینی قلعه‌بهمن، سید اکبر، ۱۳۹۴، «تحلیلی بر نظام اخلاقی در ادیان»، *معرفت ادیان*، شماره ۲۵، سال هفتم، شماره اول، زمستان، ص ۱۳۰ - ۱۱۳.
۱۰. خزائل، حسین، ۱۳۹۰، *فرهنگ ادبیات جهان*، تهران، کلبه دبیر، چ سوم.
۱۱. خزاعی، زهرا، ۱۳۸۹، *اخلاق فضیلت*، تهران، حکمت.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، مصحح صفوان عدنان داوودی، بیروت، دارالشامیه.

تحلیلی بر مفهوم، جایگاه و نقش اصل اخلاقی در نظام اخلاقی □ ۱۳۵

۱۳. ریچلز، جیمز، ۱۳۹۲، *عناصر فلسفه اخلاق*، ترجمه محمود فتحعلی و علی‌رضا آل‌بویه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱۴. ژکس، ۱۳۶۲، *فلسفه اخلاق (حکمت عملی)*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، امیرکبیر.

۱۵. شریعتمداری، علی، ۱۳۸۵، *اصول و فلسفه تعلیم و تربیت*، تهران، امیرکبیر.

۱۶. طباطبائی، سید محمدحسین، بی‌تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، اسماعیلیان.

۱۷. فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۷۶، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، طه.

۱۸. کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۵، *نقد عقل عملی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، نور الثقلمین.

۱۹. کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۵، *تاریخ فلسفه*، از ولف تا کانت، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.

۲۰. کاپلستون، فردریک، ۱۳۶۸، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال‌الدین مجتبیوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.

۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۳، *دروس فلسفه اخلاق*، تهران، اطلاعات.

۲۲. مک‌ناتن، دیوید، ۱۳۸۰، *بصیرت اخلاقی*، ترجمه محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۲۳. مک‌ناتن، دیوید، ۱۳۸۳، *نگاه اخلاقی: درآمدی به فلسفه اخلاق*، ترجمه حسن میاننداری، تهران، سمت.

۲۴. میل، جان استوارت، ۱۳۹۰، *فایده‌گرایی*، تعلیق و ترجمه مرتضی‌مردیها، تهران، نشر نی.

۲۵. نیلسون، کی، ۱۳۷۹، *مسائل فلسفه اخلاق*، از دایرةالمعارف فلسفه ویراسته پل ادواردز، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، تبیان.

۲۶. هولمز، رابرت ال، ۱۳۸۹، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود اولیا، تهران، ققنوس.

۲۷. وارنوک، مری، ۱۳۸۰، *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنائی، قم، بوستان کتاب.

28. Hurka, Thomas, 2006, "Value Theory", in: *The Oxford Handbook of Ethical Theory*, ed. By: David Copp, Oxford University Press, usa.

29. Joseph Fletcher, 1966, *Situation Ethics*, The New Morality.

30. Robinson, Luke, 2008, "Moral Principles Are Not Moral Laws", *Journal Of Ethics*

& *Social Philosophy*, Vol. 2, No. 3, November.

31. Scanlon, T. M., 1998, "Moral justification", in: *Rutledge Encyclopedia of philosophy*, Edward Craig, Rutledge inc, us.

سایت‌ها

32. <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/principle>
33. <https://www.learnersdictionary.com/definition/principle>
34. <https://www.merriam-webster.com/dictionary/principle>
35. <https://www.thefreedictionary.com/moral+principle>

